

شاهد کودک

• ماهنامه‌ی شاهد کودک

• شماره ۳۶ دی ۱۳۸۷

• بها ۳۰۰ تومان



به نام خدا

دلم می خواد دیارو آبی بیسم

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان
سردبیر: دکتر عباس خامه یار
جانشین سردبیر: محمد علی فقیه

دبیر تحریریه: دکتر سپیده خلیلی
مدیر داخلی: گلдіس حکمی
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی
گرافیک و صفحه آرایی: مهسا بزرگامید
حروفچین: ویدا امیدی

ناظر فنی چاپ: محمدرضا قادری
امور فنی: آتلیه شاهد

تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶

تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴

دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹

آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com

صندوق پستی: ۱۵۷۱۵-۱۹۱

ناشر: انتشارات شاهد

تهران- خیابان ایت الله طالقانی

خیابان ملک الشعرای بهار شمالی

شماره ۳- تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷

چاپ: چاپخانه بلاغ

خیابان شریعتی- بالاتر از حسینییه ارشاد- کوچه بهشت آسا

توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد: ۸۸۸۲۹۵۲۳

گول نخورید

علمی

جدول

ای وای کودکان کر بلا...

داستان کودک

داستان های نوید و ندا

ماه گم شده

کارت دکمه ای

آثار بچه ها

فرم اشتراک شاهد کودک

۳

۴

۸

۱۰

۱۲

۱۴

۱۶

۱۷

۱۸

۲۰

۲۱

۲۲

۲۴

۲۶

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

۳۱

۳۲

۳۳

۳۴

۳۵

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

۴۴

۴۵

۴۶

۴۷

۴۸

۴۹

۵۰

۵۱

۵۲

۵۳

۵۴

۵۵

۵۶

۵۷

۵۸

۵۹

۶۰

۶۱

۶۲

۶۳

۶۴

۶۵

۶۶

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

۷۱

۷۲

۷۳

۷۴

۷۵

۷۶

۷۷

۷۸

۷۹

۸۰

۸۱

۸۲

۸۳

۸۴

۸۵

۸۶

۸۷

۸۸

۸۹

۹۰

۹۱

۹۲

۹۳

۹۴

۹۵

۹۶

۹۷

۹۸

۹۹

۱۰۰

۱۰۱

۱۰۲

۱۰۳

۱۰۴

۱۰۵

۱۰۶

۱۰۷

۱۰۸

۱۰۹

۱۱۰

۱۱۱

۱۱۲

۱۱۳

۱۱۴

۱۱۵

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۸

۱۱۹

۱۲۰

۱۲۱

۱۲۲

۱۲۳

۱۲۴

۱۲۵

۱۲۶

۱۲۷

۱۲۸

۱۲۹

۱۳۰

۱۳۱

۱۳۲

۱۳۳

۱۳۴

۱۳۵

۱۳۶

۱۳۷

۱۳۸

۱۳۹

۱۴۰

۱۴۱

۱۴۲

۱۴۳

۱۴۴

۱۴۵

۱۴۶

۱۴۷

۱۴۸

۱۴۹

۱۵۰

۱۵۱

۱۵۲

۱۵۳

۱۵۴

۱۵۵

۱۵۶

۱۵۷

۱۵۸

۱۵۹

۱۶۰

۱۶۱

۱۶۲

۱۶۳

۱۶۴

۱۶۵

۱۶۶

۱۶۷

۱۶۸

۱۶۹

۱۷۰

۱۷۱

۱۷۲

۱۷۳

۱۷۴

۱۷۵

۱۷۶

۱۷۷

۱۷۸

۱۷۹

۱۸۰

۱۸۱

۱۸۲

۱۸۳

۱۸۴

۱۸۵

۱۸۶

۱۸۷

۱۸۸

۱۸۹

۱۹۰

۱۹۱

۱۹۲

۱۹۳

۱۹۴

۱۹۵

۱۹۶

۱۹۷

۱۹۸

۱۹۹

۲۰۰

۲۰۱

۲۰۲

۲۰۳

۲۰۴

۲۰۵

۲۰۶

۲۰۷

۲۰۸

۲۰۹

۲۱۰

۲۱۱

۲۱۲

۲۱۳

۲۱۴

۲۱۵

۲۱۶

۲۱۷

۲۱۸

۲۱۹

۲۲۰

۲۲۱

۲۲۲

۲۲۳

۲۲۴

۲۲۵

۲۲۶

۲۲۷

۲۲۸

۲۲۹

۲۳۰

۲۳۱

۲۳۲

۲۳۳

۲۳۴

۲۳۵

۲۳۶

۲۳۷

۲۳۸

۲۳۹

۲۴۰

۲۴۱

۲۴۲

۲۴۳

۲۴۴

۲۴۵

۲۴۶

۲۴۷

۲۴۸

۲۴۹

۲۵۰

۲۵۱

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۴

۲۵۵

۲۵۶

۲۵۷

۲۵۸

● احمد خدادوست
● تصویرگر: پرستو حقّی



دلم می خواد دیارو آبی بسیم

دلم می خواد
پرنده شم
پر بکشم به آسمون
شبا پیش ماه بمونم
روزا پیش رنگین کمون

دلم می خواد
از اون بالا
دیارو آبی بینم
هر کی ستاره خواس دلش
براش ستاره بچینم

دلم می خواد
که آسمون
همیشه آفتابی باشه
دل تموم آدما
آبی تر از آبی باشه



گول نخورید



روزی بود، روزگاری بود؛ در یک جنگل انبوه سبز نهر آبی روان بود. چرندگان و پرندگان و درندگان که در آن جنگل زندگی می کردند، از آب آن نهر بزرگ می نوشیدند. لانه‌ی مورچه‌ها هم در کنار نهر آب بود. در یک روز خوب و آفتابی مورچه‌ها از لانه بیرون آمده بودند و برای پیدا کردن دانه به این سو و آن سو می رفتند. یکی از مورچه‌ها که از لانه‌اش خیلی دور شده بود، یک دفعه متوجه شد که از دوستانش اثری و خبری نیست. نگران شد و سراسیمه به هر جا سر زد، اما لانه‌اش را پیدا نکرد. خیلی غصه‌دار و پشیمان شده بود تا این که دوباره کنار همان نهر آب ولی خیلی دورتر از محل لانه‌اش رسید. ناگهان متوجه شد که یک شاخه‌ی درخت روی نهر آب افتاده و مثل یک پل شده، از روی شاخه درخت بالا رفت و آن طرف نهر آب پایین آمد. دوباره گشت و گشت. مرتب به این طرف و آن طرف می رفت،

● عبدالرسول دانش
● تصویرگر: آرزو شمس



ولی دیگر دیر شده و شب از راه رسیده بود. جایی را بلد نبود و هوا هم کم کم سرد می شد، دلش می خواست که یک جای گرم داشته باشد. همین طور که فکر می کرد، سوراخی شبیه لانه اش دید دلش را به دریا زد و وارد سوراخ شد. از ترس این که مبادا جانوری داخل آن جا شود، محل ورود لانه را با چوب و خاک پوشاند. خاطر جمع شده بود که دیگر چیزی او را اذیت نمی کند. همین که می خواست بخوابد، ناگهان در بیرون لانه صداهایی شنید، متوجّه شد که انگار کسی می خواهد وارد آن جا شود. مورچه آمد پشت در لانه و گفت: «کی هستی و این جا چه کار می کنی؟» آن جانور جواب داد: «من یک مورچه هستم و جای دیگری ندارم که این وقت شب به آنجا بروم، اگر لطف کنی و به من جایی بدهی که تا صبح سر کنم، خیلی



ممنون می شوم.»

مورچه‌ی داستان ما در لانه را باز کرد و اجازه داد که آن مورچه هم به آنجا وارد شود. هر دو شب را آنجا خوابیدند و وقتی از خواب بیدار شدند، صبح شده بود. به هم گفتند: «حالا باید چکار کنیم؟» بعد از حرف‌های زیادی که با هم زدند قرار گذاشتند که در همان‌جا با هم ازدواج کنند. بعد از مدّتی صاحب بچه شدند. بچه مورچه‌ها هر وقت از لانه خود بیرون می‌رفتند، با مورچه‌های زیادی برخورد می‌کردند ولی هیچ کدام از آن‌ها را نمی‌شناختند! چون مورچه‌های گوناگونی بودند، مثل: مورچه‌های زرد، مورچه‌های بالدار و یا مورچه‌های اسبی. تا اینکه یک روز که بچه‌ها از لانه بیرون رفته بودند، دو تا از آن‌ها به داخل یک گودال عمیق که خاک خیلی نرمی داشت افتادند و با خود گفتند: «همین جا می‌مانیم، خاک این جا نرم‌تر از خاک لانه‌ی ماست.» بچه‌های دیگر که آن‌ها را دیدند به خانه باز گشتند و ماجرا را به مادرشان گفتند. مادرشان سراسیمه به آن محل رسید و گودال را دید، بچه‌ها را باز حمت در

آورد و گفت: «این جا لانه‌ی مورچه‌خوار است، باید بعد از این مواظب باشید و هیچ وقت به این جا نزدیک نشوید، چون دیگر نمی‌توانید بیرون بیایید و مورچه‌خوار که در زیر آن لانه‌ی خاکی قایم شده است، شما را خیلی راحت می‌خورد. فراموش نکنید که دشمن شما را اوّل گول می‌زند و بعد از بین می‌برد.»



یکی از این بچه‌ها، قبل از غذا خوردن می‌گوید، «به نام خدا» و آرزو می‌کند که کسی گرسنه نماند. طوری غذا می‌خورد که چیزی از آن دور ریخته نشود. پس از خوردن غذا هم خدا را شکر می‌کند.



سرگرمی

تو مثل کدامیک از این‌ها غذا می‌خوری؟ تصویر آن را رنگ کن!



این چوری
یا؟
آن چوری

صدا

معنی صدای حیوانات را معمولاً حیوانات دیگر می‌فهمند



شما با دوستان خود حرف می‌زنید و به
آنها می‌گویید که چه کار می‌کنید و یا چه
احساسی دارید. حیوانات هم همین کار را
انجام می‌دهند.

پرندهای که در شکل می‌بینید، دارد آواز
می‌خواند. هر کدام از پرنده‌ها آوازهای
مختلفی دارند.



حیوانات خانگی هم صداهایی دارند که ما
معنی بعضی از آن‌ها را می‌فهمیم. مثلاً گربه
می‌ومیو می‌کند تا صاحبش بفهمد که او
گرسنه است، یا وقتی سگ نگهبان پارس
می‌کند، یعنی یک ناآشنا وارد آن محل شده
است.





توجه: بعد از حل جدول، رمز آن را از ستون رنگی پیدا کن و برای ما بفرست.

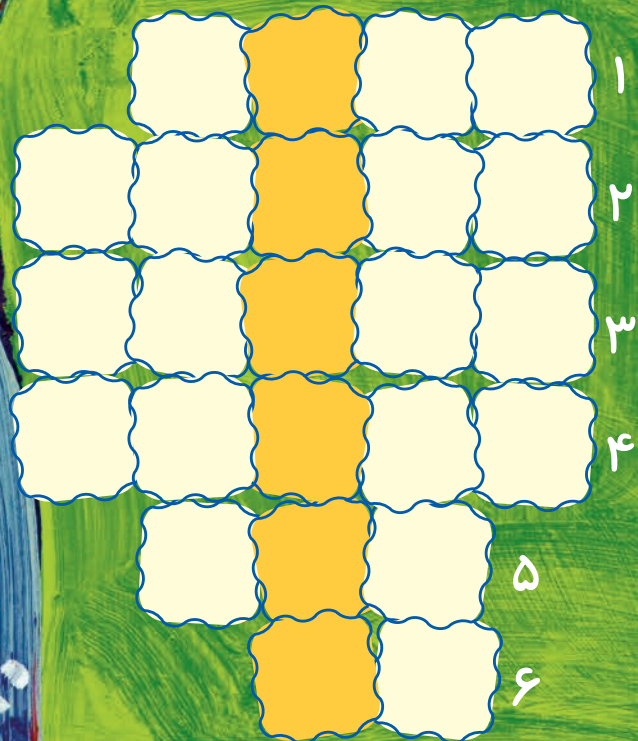
- ۱ وسیله‌ای که دو عقربه دارد و زمان را نشان می‌دهد.
- ۲ داداش.
- ۳ آبی که از بالای صخره یا بلندی با شدّت به زمین می‌ریزد و در رود جاری می‌شود.
- ۴ پرنده‌ای بسیار زیبا و اهلی که در قدیم نامه‌های مردم را می‌رساند.
- ۵ بچه‌ی گوسفند.
- ۶ به وسیله‌ی آن راه می‌رویم و روی آن می‌ایستیم.

طراح جدول: ابراهیم زارعی
تصویرگر: محمدرضا محمدی آذر

از برنده‌های عزیز
خواهش می‌کنیم برای
دریافت جایزه‌ی خود با
ما تماس بگیرند.

برندگان جدول شماره‌ی ۳۳:

- درساییدری
- رقیه نسبت قندی
- صبا مرتضی زاده

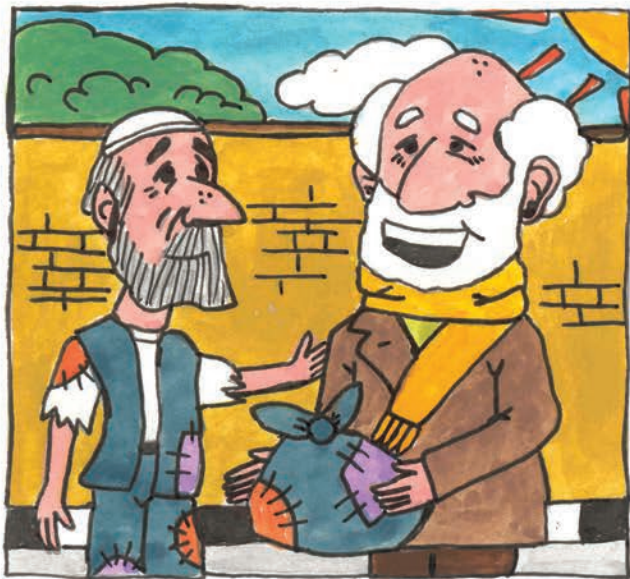


تصویر از ما، داستان از شما

برای این تصویر یک داستان بنویس و برای ما بفرست.
ما به بهترین داستان‌ها جایزه می‌دهیم.



● تصویر گر: علیرضا صنّیع خاتم



ای وای کودکان کرپلا...





● تصویر گر: نسیم بهاری

شیرازی



مرغه میگه...

مرغه میگه: قُدُقْدُقْدَا
چطوره احوال شما
من که خوبم لونه دارم
تو لونه‌ام دونه دارم
جوجه‌ی من جیک جیکیه
یه جوجه‌ی کوچکیه

گره بیاد این نزدیکا
میرم سراغش بچه‌ها
نوک می‌زنم به پنجولاش
در میره زود از سر جاش
جیک جیکی باز پیشم میاد
شعر می‌خونه، خوشحال و شاد.





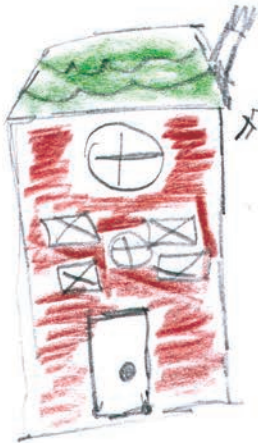
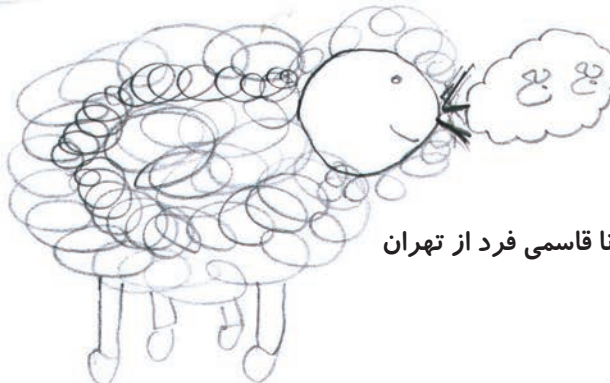
داستان کودک

گوسفند شیطون

یکی بود. یکی نبود. روزی روزگاری در یک جنگل زیبا و دور، گوسفند کوچولویی زندگی می‌کرد. این گوسفند، بسیار شیطون بود. روزی که چوپان می‌خواست گوسفندها را به چرا ببرد، گوسفند کوچولو با خود گفت: «بہتر است همین دور و برها چرخی بزنم.» گوسفند کوچولو رفت و رفت و رفت و از آن جا خیلی دور شد. یک دفعه صدای زوزه‌ی گرگی آمد. گوسفند کوچولو ترسید، نمی‌دانست باید چه کار کند. گرگ به گوسفند کوچولو نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد که یک دفعه صدای چوپان آمد. چوپان جلوی گوسفند کوچولو آمد و چوب‌دستی‌اش را به سر گرگی زد. گرگ هم در همان جا به زمین افتاد.

گوسفند کوچولو به چوپان قول داد که دیگر شیطونی نکند و همگی با خوش حالی به طویله برگشتند.

کیانا قاسمی فرد از تهران



داستان های نوید و ندا غذای نذری



● تصویر گر: لاله ضیایی

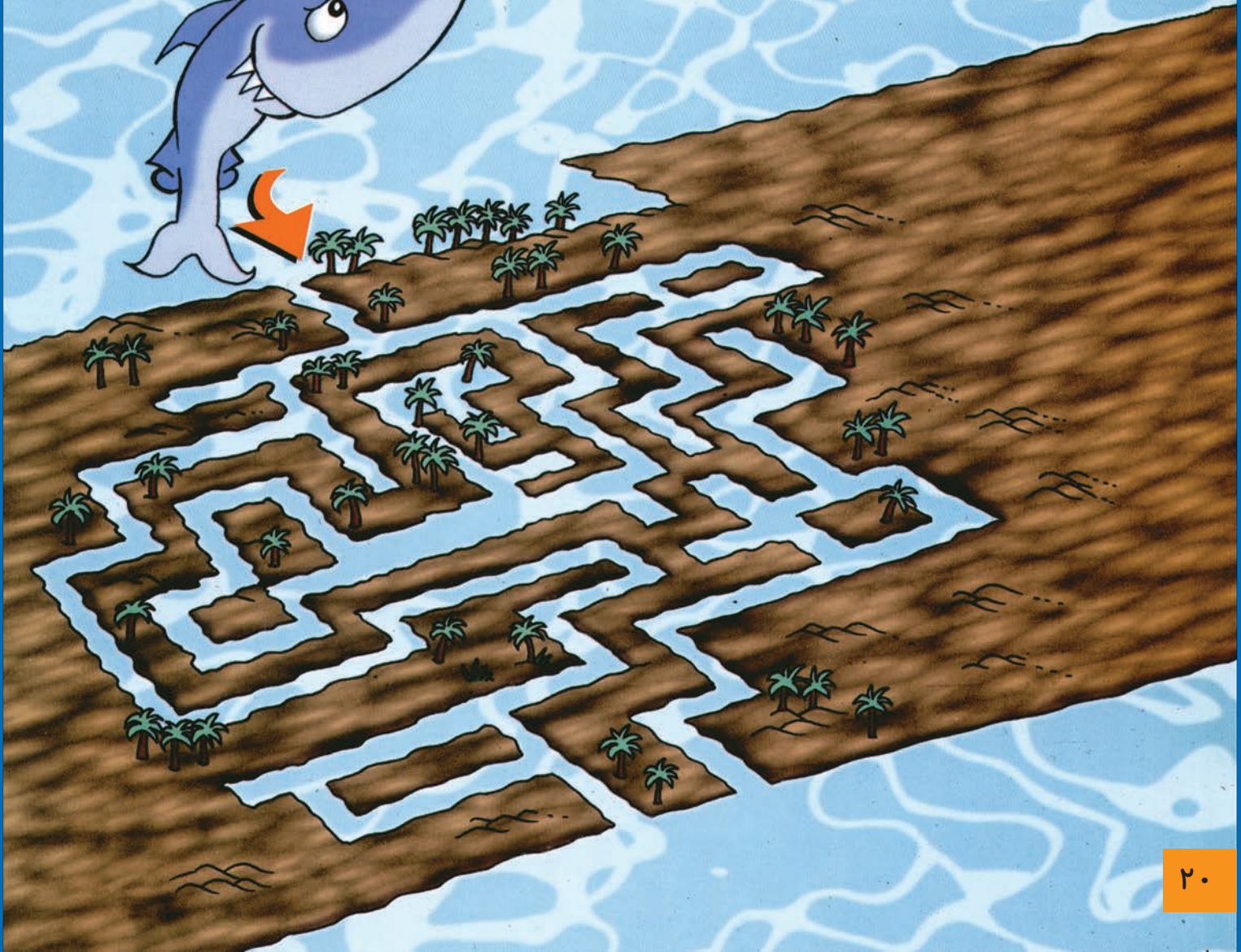




به این ماهی کمک کن که از
یک طرف جزیره به طرف
دیگر آن برود.

ماهی گم شده

سرگرمی



فیل‌ها

معلم: «فیل‌ها در کجا پیدا می‌شوند؟»
شاگرد: «آقا اجازه! فیل‌ها آن قدر بزرگ هستند که اصلاً گم نمی‌شوند!!!»



● تصویرگر: بهاره زارع

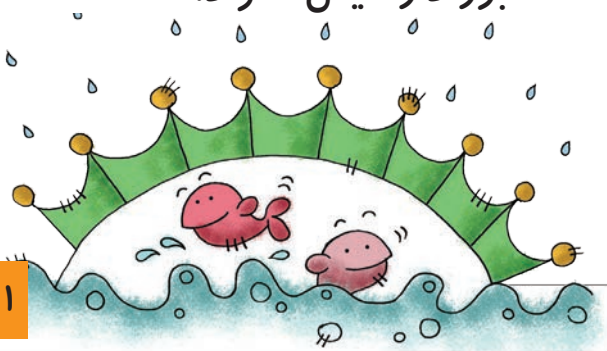
پسر شیطون

صاحب باغ: «پسر شیطون چرا رفتی بالای درخت زردآلو؟ الان به بابات می‌گویم.»
پسر: «بابام بالای درخت آلبالوست.»



پُل

معلم: «چرا روی رودخانه پل می‌زنند؟»
شاگرد: «برای این که وقتی باران می‌آید، ماهی‌ها زیرش بروند و خیس نشوند.»





کارت دکمه‌ای

دکمه‌ها را در رنگ‌ها، شکل‌ها و اندازه‌های گوناگون می‌سازند. حتماً در خانه‌ی شما هم دکمه‌های بی‌مصرف وجود دارد. می‌توانی آن‌ها را جمع کنی و کارت قشنگی درست کنی.

۱- از یک بزرگ‌تر بخواه که یک مقوّا به طول و عرض ۲۰ سانتی‌متر ببرد. بعد آن را از وسط تا بزن. یک دکمه‌ی بزرگ به جای سر خرس بچسبان.

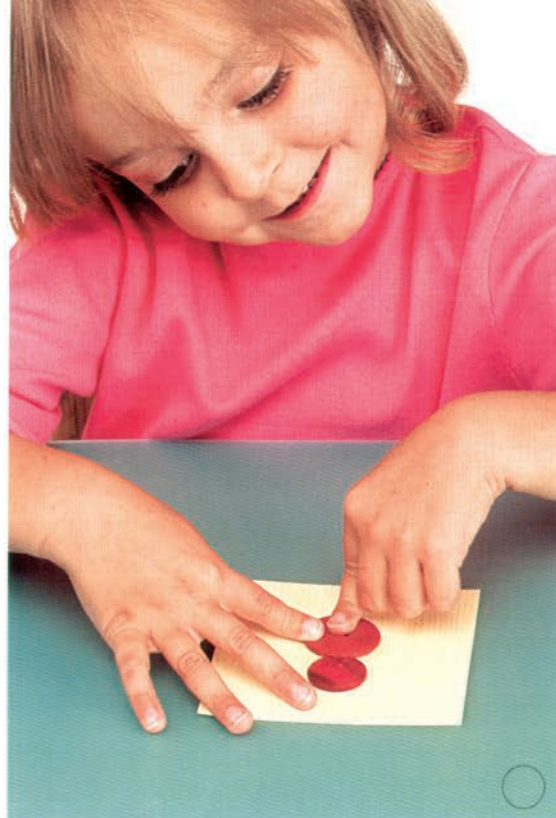
۲- یک دکمه‌ی بزرگ‌تر به جای بدن خرس زیر آن بچسبان.

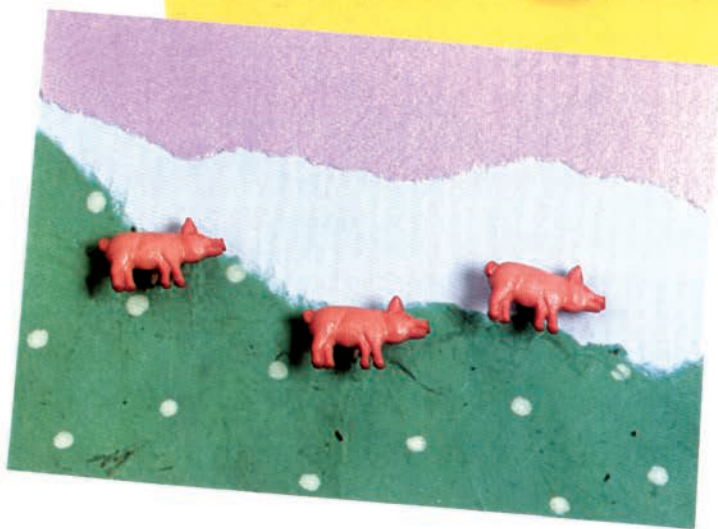
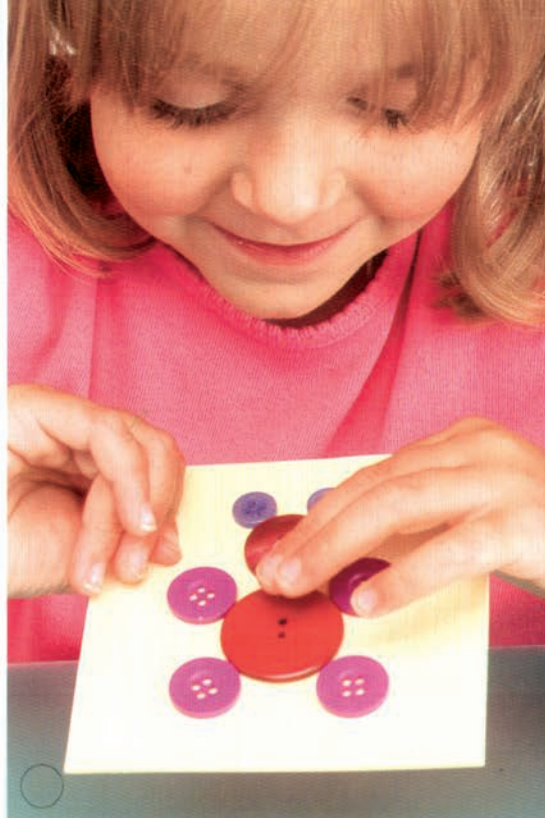
۳- دو دکمه به جای پاهای آن بچسبان.

۴- دو دکمه‌ی کوچک به جای گوش‌های خرس در دو طرف سرش بچسبان.

در آخر یک دکمه‌ی کوچک به جای پوزه‌ی خرس روی سر آن بچسبان.

اول بگذار چسب‌ها خشک شود و بعد توی کارت چیزی بنویس.



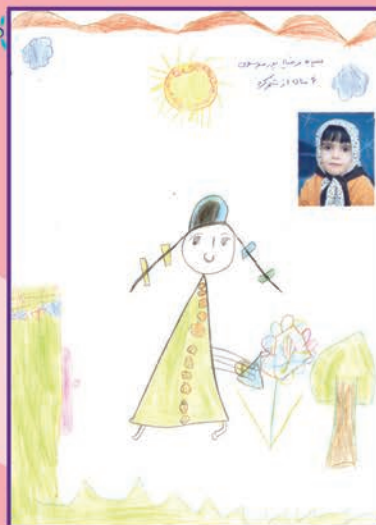


کارت دلفین

برای درست کردن این کارت باید از دکمه‌های شکل دلفین یا هر حیوان دیگر استفاده کنی. فقط باید از کاغذ رنگی نوارهایی ببری و قبل از چسباندن دکمه‌ها روی مقوا چسبانی.



سهیل نذری - ۷ ساله از لاهیجان



سیده مرضیه پور موسوی - ۶ ساله



محدثه قاسمی - ۶ ساله از تهران

آثار بچه‌ها

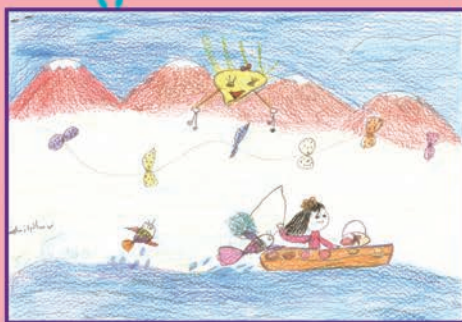


صبا خان زاده - ۷ ساله از تهران



- ۱ ▶ امیر احمد تاجوک
- ۲ ▶ ایمان قزی
- ۳ ▶ داوود انصاری
- ۴ ▶ محمد انصاری

- ۵ ▶ پارسا شفیعی
- ۶ ▶ شادی قربانیان
- ۷ ▶ نرجس هاشم زاده



الهه تفکری - ۷ ساله از ماهشهر



سیده زهرا پور موسوی - ۹ ساله از شهرکرد



عسل خسروی خوشمرام - ۷ ساله از جورقان



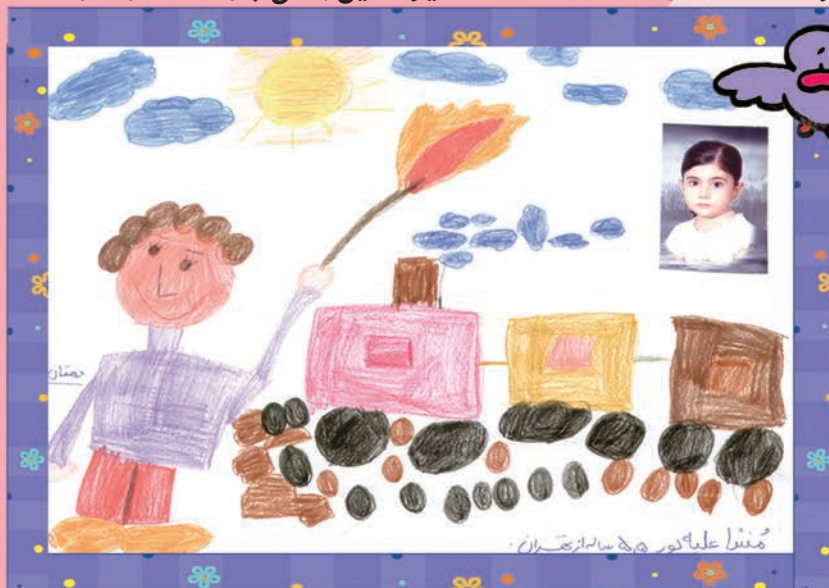
امیر حسین جلالی تبار - ۶ ساله از کلاردشت



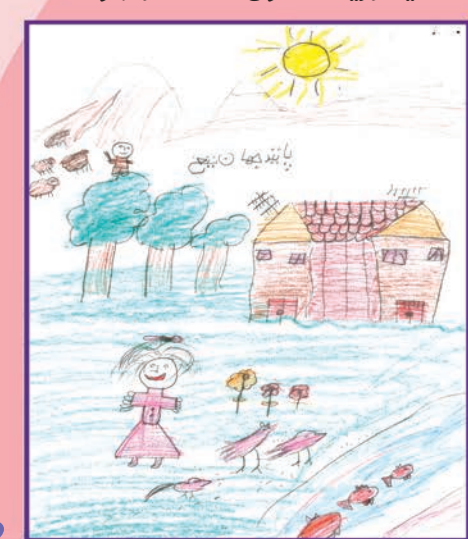
صبا تراکمه - ۴ ساله از سامان



تینارویا عسگری - ۷ ساله از تهران



مینا علی پور - ۵ ساله از تهران



پانید جهان تیغ - ۵ ساله از تهران

فرم اشتراک شاهد کودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگ‌ترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.
مبلغ اشتراک شش ماهه ۱۸۰۰ تومان و یک‌ساله ۳۶۰۰ تومان است.
مبلغ مورد نظر خود را به شماره حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه‌ی
میدان هفتم تیر به نام انتشارات شاهد واریز نمایید.
فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجله‌ی شاهد کودک ارسال نمایید.
نشانی: تهران، خیابان آیت‌الله طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک ۳
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵، انتشارات شاهد

نام: نام خانوادگی: تاریخ تولد: .../.../۱۳۰۰

نشانی:

کد پستی: تلفن:

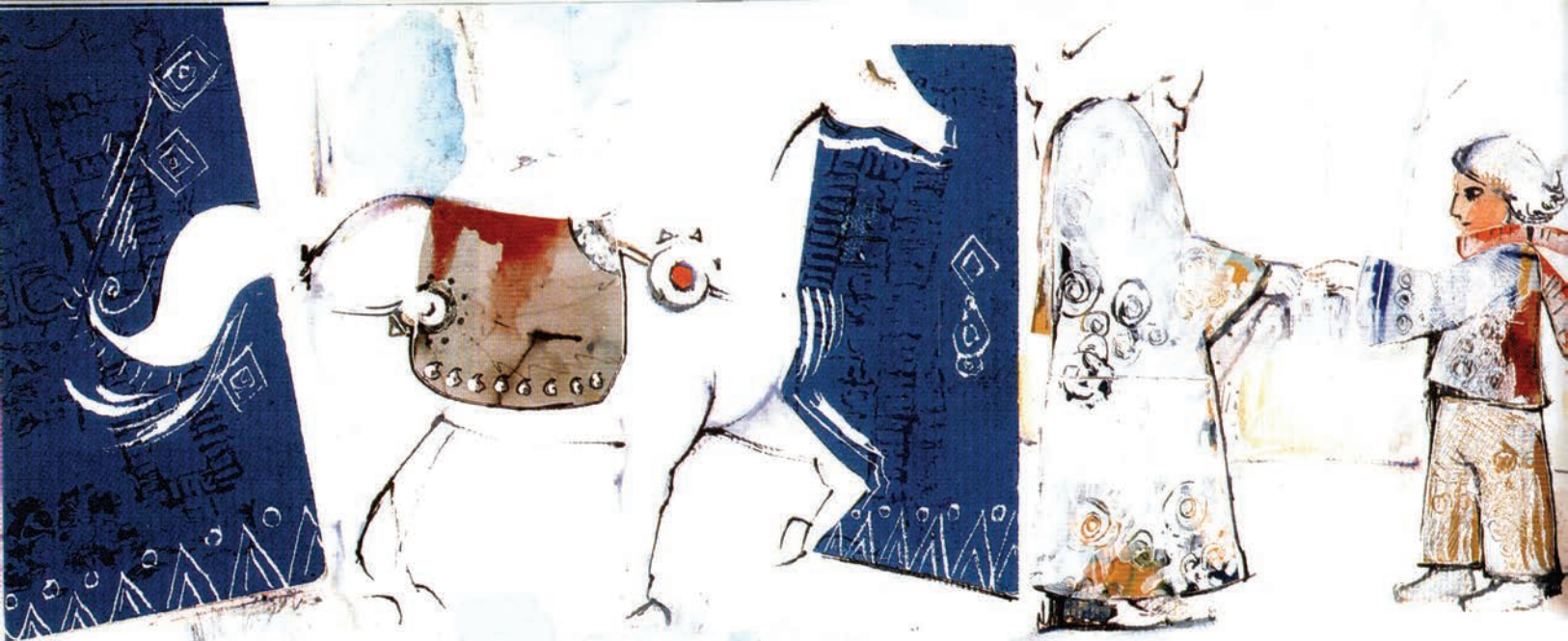
مدت اشتراک: ۶ ماه یک سال

بچه‌های مجله

عرفان جین زاده
زهرا حسن رضایی
مهیا شهشهانی
آزاده محمدی
اشکان محمدی
بهاره انصاری
شاهین بهمنی
آرمین بهمنی
فاطمه اسماعیلی
محمد امین معینی

فاطمه دهقان
نرجس هاشم زاده
علی باقری
امیر حسین سعادت
امیر محمد سعادت
علی احمدی
هانیه فخرالدینی
شقایق ادریسیان





پسرک تنها روی برف



پدر غروب به سفر رفته بود. از غروب تا صبح مدام برف باریده بود. مادر، شب به پسرک گفته بود که فردا صبح باید نان، میوه، سبزی و... بخرد. او صبح که از خواب بیدار شد برای خرید به راه افتاد. در مسیرش کلاف نخ، پرهای طاووس، یک چراغ روشن و ... پیدا می‌کند و به خانه می‌برد.

اگر می‌خواهی بقیه‌ی داستان را بدانی. کتاب «پسرک تنها روی برف» را بخوان. این کتاب نوشته‌ی آقای احمد رضا احمدی است و نقاشی‌های آن را خانم مریم مبصری کشیده‌اند.

این کتاب را انتشارات فرهنگ گستر به چاپ رسانده است.

ورنگ، همه جا به نوبت!

